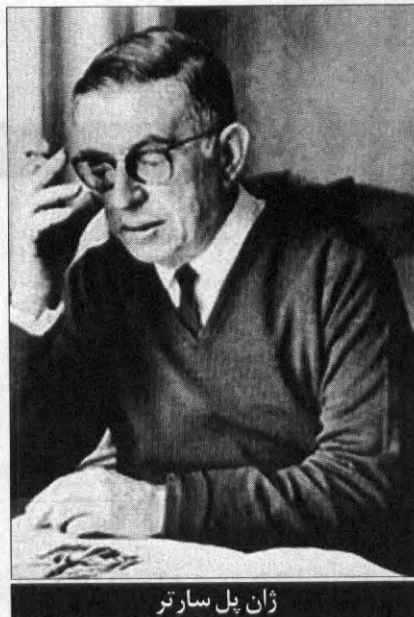




مارتین اسلین



لیسنینگ



ژان پل سارتر

۴ ق ۱ ل ۱ ت

# شکل و محتوا

درباره نقد

قسمت دوم

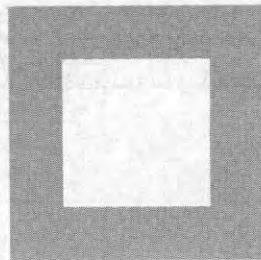
نویسنده: دکتر علی شلق

استاد دانشگاه قاهره

ترجمه: قاسم غریفی

و اگزیزستانسیالیستهای غرب و عرب بحث و جدلهای فراوانی دربارهٔ هنر و ادبیات داشته‌اند. ویکتور کوزین نظریه هنر برای هنر را اعلام می‌کند و دیگران هنر برای زندگی را اعلام می‌کنند که انسان نردبان آن است و هر کس خیر انسان را نخواهد هنرمندی راستین نیست. سه خط اصلی مکتب اگزیزستانسیالیسم را ژان پل سارتر بیان کرد: آزادی، مسئولیت، التزام. او می‌گوید: انسان آزاد است، برای هیچ پایهٔ به ارث رسیده، تعظیم نمی‌کند، ولی نمی‌تواند بدون غایت باشد و بدین ترتیب با نظریه مارکسیستی دربارهٔ هنر در خدمت مردم، موافق است، و هر هنری بر اساس شرایط تاریخی و اقتصادی انسان ظهور می‌کند و بدین ترتیب مخالف با افکار رجال دین نیست.

مبحث بخش اول را با نظریه «جول لمتر» به پایان رساندیم و اکنون دنبالهٔ مبحث اول را به موضوع قضیه مبنا و معنا یا شکل و محتوا پی می‌گیریم. این مسئله به ناقدان غربی قدرت بخشید همان طور که قبل از آن به هم‌تایان عرب. الدوس هاکسلی چنین حکمی صادر می‌کند که دنیای شعر با دنیای تعبیر متفاوت است، ضد این نظریه را «بنه تو کرو تشی» فیلسوف زیباشناس ایتالیایی می‌دهد، به این معنی که دنیای هر دوی اینها (شعر- تعبیر) یکی است. هر شاعری ناقدی خاموش است و برای هر ناقدی شاعری هست. و این با بعضی نظریات اعراب موافق است: «هر معنی الفاظ مناسب خود را دارد.» و در اینجا قضیه الهام، حالت، فعل و انفعال مطرح می‌شود. در این زمینه منتقدان، فلاسفهٔ جامعه‌شناس



بدون شک اقتصاد، سیاست، علم، جامعه‌شناسی، ادبیات قومی و دین، عواملی هستند که پشت سر هر محصول ادبی و هنری قرار می‌گیرند هر چند ممکن است یکی از دیگری قوی‌تر باشد. دیگر اینکه تقسیم ادبیات به انشایی و توصیفی یا ذاتی و موضوعی، برگرفته از اساطیر، تاریخ، واقعیت، وجدان و انتشار آن بین مردم و پوشش آن طبیعت و بودنش با خداست، انسان درون این فلک است پس به هر صورت آغاز و غایتی دارد.

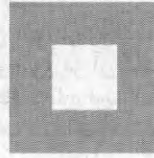
### چگونه یک اثر را نقد کنیم؟

پس از این مقدمه شرطی هست که از همه شرطها مهم‌تر است، به تعبیر پل والری تا اندیشه‌مان تبدیل به عمل شود.

برای نقد، دو وسیله وجود دارد اول: ما متنی داریم که درباره صاحب آن - دوره‌اش هیچ چیز نمی‌دانیم. ابتدا باید دوره‌اش را پیدا کنیم و ببینیم چه مقدار این متن با زمان خود موافق است، یا از آن استخراج شده است. وقتی زمان متن بر ما روشن شد، پس از آن مدارک و مراجع، نشان می‌دهد صاحب این اثر است. حال که صاحب متن پیدا شد پس از اینکه گام به گام او را شناختیم با شیوه‌ای که در پیش گرفتیم ارزش آن را تعیین می‌کنیم.

این شیوه آکادمیک نیست، بلکه شیوه‌ای است بسیار دشوار که دانش ادبی گسترده و کامل می‌خواهد. آگاهی بر ممیزات هر عصری، هنرمندی، و درایتی خاص از نشانه‌های لفظی و جملات و مراحل زمانی و شخصی را که به ما بشناساند. این شیوه، ما را به محتوای مورد نظر ادیب و ارزشیابی و تشخیص آن رهنمون می‌سازد. اما شیوه دوم آکادمیک و بسیار دقیق است. اگر یک ناقد این شیوه را به خدمت بگیرد در راه رسیدن به هدف خود موفق است:

۱. تحلیل قطعه با در نظر گرفتن ایستگاههای فکری، یعنی جایگاههای مؤلف، یاهیکلهای عضوی.
۲. انتخاب عنوان برای قطعه‌ای که تمام ویژگیها را دارد.
۳. اگر شعر باشد درک اوزان و تشخیص وزن لازم است.
۴. نقد الفاظ مفرده از جهت فصاحت و صرف و نقد جملات از ابعاد بلاغت و نحو.
۵. بیان کردن ویژگیهای فکر، عاطفه، تخیل و موسیقایی و تناسب روشها با مدارس ادبی، و اسلوبی که در شناخت صاحب اثر دخیل باشد.
۶. گفت‌وگو درباره سراینده، زندگی، دانش، شرایط زیست‌محیطی و اقلیمی و مناسبات اجتماعی او.
۷. درباره دوره‌ای که مؤلف در آن زندگی می‌کرده است.
۸. درباره شرایط جغرافیایی‌اش.
۹. درباره ویژگیهای شعرش.



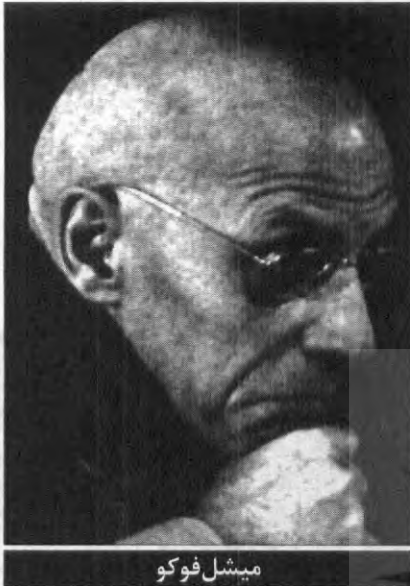
۱۰. درباره ارزش او، آیا او ادیبی محدود الاثر در روش شرایط جغرافیایی، ملت و عصر خویش بوده است یا اینکه ادیبی جهانی است: هدفش چیست؟ ایزارش کدام است؟ آیا به هدفش رسیده است؟

### نقد در عصر حکومت عباسی

در این عصر، اسلوبهای نظم و نثر پیشرفت کردند. نثر فنی رشد کرد، به این معنی که عقل رشد کرد، متمرکز شد، متمدن شد و به سوی ترجمه پیش رفت. پس میراث اندیشه جهانی را به عربی ترجمه کرد. آن را با تفکر عربی آمیخت و بدین وسیله آن را غنا بخشید، افقهایش را گسترش داد و با پیوند با منطق یونانی تأثیری عظیم در نقد ادبی به صورت خاص به جای گذاشت. در اینجا لازم می‌دانم به علومی که نقشی ارزنده در پیشرفت نقد داشته است اشاره‌ای بکنم. از جمله این علوم، صرف و نحو، بلاغت و منطق و فلسفه است. بدین ترتیب می‌بینیم که ابونواس، ابوتمام، المتنبی و ابوالعلاء معری این علوم را در شعرشان منعکس می‌کنند، البته به این نکته اشاره‌ای داشته باشم که مؤلفان بسیاری به طور غلوآمیز به شکل علمی پرداختند و در این میان «جاحظ» از همه ممتازتر است چرا که او به ارتقاء و پیشرفت نثر، در آن زمان اصرار می‌ورزید او متأثر از نهضت علمی شد. او نخستین کسی است که نقد عرب را تالیف کرد. کتاب «البیان و تبیین» او، حلقه اول و طلایی این زنجیره بود و فن نقد در همایشها و مناظره‌ها، مجالس غناء و داستان‌سرایی و نشستهایی که خلقایی مثل مأمون و واثق بر پا می‌داشتند رایج شد، همچنین نقش کتابها و مدارس و همایشهای مسجدی به ویژه در کوفه و بغداد و بصره به حدی رسید که مدارس ادبی در جهت زبان‌شناسی و شریعت تأسیس شد. بدین ترتیب ناقدان و نقدنویسان بسیار زیاد شدند.

در اینجا برای آشنایی بیشتر با ناقدان عرب نظریات دو تن از آنها را که پایه‌گذار نقد علمی بوده‌اند نام می‌بریم: ابن اثیر و سلیمان البستانی. ابن اثیر در جزیره ابن عمر نزدیک شهر موصل در عراق به دنیا آمد و در سی سالگی در خدمت صلاح‌الدین ایوبی بود. آثار او عبارت‌اند از:

۱. «الوشی المرقوم فی حل المنثور و المنظوم» (گفتاری درباره مسائل نظم و نثر) که درباره شعر



میشل فوکو

و قرآن کریم نوشته شده است.

۲. «الجامع الكبير» که به صنعت نظم و نثر و فن بیان پرداخته است.
۳. گزیده اشعار ابی‌تمام، البحتری المتنبی و دیک الجن الحمصی.
۴. دیوان توسل.
۵. «المثل السائر» که درباره نویسندگان و شاعر نوشته شده است و از مهم‌ترین کتابهای اوست، که محور پژوهش ماست.

«المثل السائر» ۱۱۰۰ صفحه دارد و شامل یک مقدمه و دو رساله است. در مقدمه، درباره علم بیان در ده فصل سخن می‌گوید. دو فصل شامل دو قسمت است: ۱. لفظاً: لفظ مفرده، الفاظ مرکب، سجع (وزن و قافیه) و جناس: (علم بدیع). تشابه لفظی دو کلمه و مغایرت معانی آنها مانند عین که به معنی چشم است و عین به معنی چشمه آب است.)

۲. درباره صنعت معنوی سخن می‌گوید و این بخش شامل استعاره و تشبیه، تقدیم، تأخر، ایجاز و اطناب و شیوه نگارش و مشتق‌هاست.

بدون شک هدف ابن اثیر روشنگری بوده است و بعضی با او در زمینه ادب مثل سیاست، دشمن و بعضی دیگر شگفت‌زده شدند. دیگر اینکه در دورانه‌های بعد کتاب او محور نظریات و پژوهشهای نقد، دانش و فرهنگ، شخصیت و دقت او قرار

گرفت. ارزش این کتاب این است که از دو شخصیت نامدار اسم می برد یکی آلامدی، و راز فصاحت خفاحی، از یک سو شگفت زده آنهاست و از سوی دیگر خودشیفتگی و اطمینان به خود را فراموش نمی کند. تا آنجا که گاهی به خودستایی می پردازد. و به حق باید گفت که این مرد دارای دانشی گسترده بود و یکی از ویژگیهای بسیار مهم او که به آن تعصب فراوان داشت، پای بندی به روشهای علمی در نقد بود. او تمام مراجعی را که از آنها استفاده می کرد نام می برد و به ابزاری که حکمش را بر اساس آنها صادر کرده بود نیز اشاره می کند. او با دقتی شگفت دو عامل فراگیری و سرشت یا آنچه که ما امروز آنها را موهبت و تجربه می نامیم از یکدیگر جدا کرد. درباره ادبیات، طبیعت شناخت را محور قرار داد، ولی هرگز از نقش آموزش، غافل نشد. ابن اثیر که صاحب روش علمی بود که به آن نقد معل می گویند، یعنی استوار بر عقل و دلیل

برخورد با هستی و دانش است که این موهبت رشد می کند.» به رابطه این دو گفته در زمانهای مختلف توجه کنید.

۳. شرط ابن اثیر درباره نقد، ژرفای دانش و فراگیر بودن و تنوع در آن است و این نزدیک به نظریه جاحظ درباره نویسنده‌ای است که به همه علوم اطراف خود احاطه دارد. این شروط سه گانه در همگان وجود ندارد بلکه در یکی جمع می شوند تا بتوانند ناقد شود.

۴. ابن اثیر اختلاف شاعران را در جدیت موضوعاتشان بیان می کند و این در غزل و سپس در هجاء و سر آخر در مستانه‌ها، نمود پیدا می کند. او می گوید شاعر زمانی موفق است که در همه موضوعهای مسیرش عالی باشد، و این بدان معنی است که ابن اثیر کاملاً به شاعرانگی یا آرامش خلاقه در فضایش بستگی دارد و اگر غیر از این باشد امکان عالی بود آن اثر، وجود ندارد.

۵. ابن اثیر نقد را یک علم کرد.

که فقط یک بیت آن زیباست انتقاد دارد. مفهوم این بیتش این است که قصیده، مثل یک پیکر است، همه اجزاء آن به طور مساوی در تکوین و پیدایش شخصیت مؤثرند و این یک نظریه فنی اصیل است.

۹. نقد از نظر علم و هنر است یعنی اینکه یک ناقد باید با استعداد و دانا باشد.
۱۰. او اعتبار و منزلت همه ناقدان عرب را، قرآن - که همان مثل اعلی است - می داند.
۱۱. ابن اثیر موازنه بین شاعران را نقد می کند.
۱۲. از نظر او شعر تصویر و مضمون است و واژه‌ها در خدمت مفاهیم اند.
۱۳. او در ادبیات با هوشمندی و فرزاندگی دریافت که شاهنامه فردوسی در مقایسه با بعضی قصائد عرب برتر است در نتیجه چنین اعلام کرد که ایرانیان در سرایش بحر طویل از اعراب استادترند که منظور او، حماسه سرایان است.
۱۴. بعضی از سرفتهای ادبی را مجاز و بعضی را غیر مجاز می دانست و آنها را به سه دسته تقسیم کرده است: **مسخ، نسخ، سلخ.**
۱. **نسخ:** به معنی کپی برداری از همه مفاهیم و الفاظ است و این غیر مجاز است.
۲. **سلخ:** آفریدن مفاهیم جدید از مفاهیم کهن است که او این آفرینش را مجاز می داند.
۳. **مسخ:** یعنی سقوط در مفاهیمی که چیز دیگری از آن در بیاید و این شایسته شأن و منزلت یک نویسنده یا هنرمند نیست.
۱۵. ابن اثیر مشهورترین کسی است که برای نقد روشهای ثابتی را ابداع کرد و از همین رو او را نزد اعراب صاحب سبک در خلق نقد ادبی و هنری می دانند.

### سلیمان البستانی

سلیمان البستانی را با مقدمه‌ای که بر ایلید هومر نوشته است می شناسیم، او نقد را بر اساس فرهنگ عرب و نظریه‌های اروپاییان، به ویژه فرانسویان، اتخاذ کرد، آن گاه نظر شخصی خود را پس از گشتن در مدار هیپولیت تین و برون تیر و سنت بو و مادام دوستال و ناقدان گذشته عرب، اعلام کرد.

### روش نقد بستانی را می بایست از زمان قبل از ترجمه ایلید بررسی کنیم:

**باب اول:** کتاب انگاره‌ای است از تعریف هستی، یا نمایش رونمایی نویسنده و بستانی این مسئله را به پنج باب تقسیم می کند و با استفاده از پژوهشهایی که ایتالیا بیها در رابطه با تاریخ ادبیات کرده‌اند تا آنجا که شخصیتی به شخصیتی از دوره نویسنده و اوضاع او می پردازد سپس به روزگار خود پیوند می زند و ابعاد تولید یک اثر ادبی را در مراحل زندگی خود بررسی می کند، بدین ترتیب به پژوهش در زندگی هومر سراینده ایلید می پردازد. بسیاری از

۶. بدون شک ابن اثیر نقد ناقدان و درک نکردن نقد را به آنها نشان داد.

۷. ابن اثیر را صاحب روش نقد فنی می دانند، دیگر اینکه او در استفاده از شکل یک اثر ادبی و شیوه بیان و سودمندی، پاکي آن، بسیار دقیق بود. او به زیبایی کلمه بسیار اهمیت می داد درست مثل ناقدان امروز، همچنین نقد را بر پایه حفظ زیباشناختی ادبی و هنری استوار کرد. او مانند ناقدان معاصر به وضع، جنس، و حالت روانشناسانه در پیدایش یک اثر ادبی و هنری اهمیت می داد.

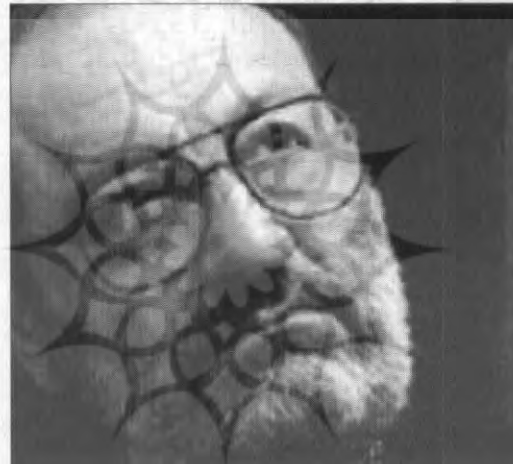
۸. از گفته‌های ارزشمند او که شامل تمام دوره‌ها می شود این است: دو چیز بی نهایت اند، «بیان و زیبایی» بیان در ادبیات و هنرها، موضوع زیباشناسی است. در ارتباط با شعر می گوید: تنها زیبایی یک بیت از یک قصیده کافی نیست، باید همه قصیده زیبا باشد. گویی که به زبان ناقدان امروز سخن می گوید و به قصیده عرب

و برهان و گفت‌وگو. از کاستیهای او این بود که بعضی از نظریاتش را بدون تحلیل می آورد که بعدها خود این شیوه را رد می کند.

### نظریات ابن اثیر

۱. از نظر او لفظی که با دیگر الفاظ ترکیب می شود مفهوم جدیدی پیدا می کند که امکان گسستن از آن وجود ندارد و این نظریه، مورد تأیید بسیاری از ناقدان بزرگ امروز غرب است. آرچیبالد مک لیش که از ناقدان بزرگ امروز آمریکاست در کتاب خود به نام «شعر و تجربه» می گوید: «واژه، آنچه را که به ما الهام می شود توصیف می کند نه آنچه که مورد نظر واژه است.»

۲. ناقد نیازمند ذوق سلیم است ابن اثیر به این موضوع بیش از اکتساب و آموزش تکیه می کند. لاسل ابرکرومی ناقد فرانسوی می گوید: «یک نویسنده نیازمند موهبت و تجربه است، موهبت خود اساس و تجربه‌ای است که می اندیشد و از



امیر تو اکو



که نوشته‌اند، در این دوره «نویسندگی» در یونان امری رایج و شایع بوده است مخالفت می‌کند.

۲. او درباره نظریه‌های ناقدانی که بر هومر شوریدند یا نقد کردند، یا انکار و یا در وجود او شک کردند مثل کازوبون (Cazobonne) فرانسوی و فیکو (Phiquo) ایتالیایی - که توجه زیادی به مکتب ولف (Wolf) آلمانی داشتند - به بودن یا نبودن هومر، شک داشتند، تحقیقات علمی دقیقی کرد و عاقبت به این نتیجه رسید که ایلید بخشهای مختلف و به هم پیوسته‌ای است که یک شاعر آن را سروده است در حالی که ولف آن را سروده جمعی از شاعران می‌داند.

۳. یکی از تحقیقات ارزنده او تقارن موفقی بوده است که بین جاهلیت عرب و جاهلیت یونان به وجود آورد. برای نمونه در این باب، تقارن جایگاه زنان یونان در جنگها و جامعه و زنان عرب را در جنگها و جامعه، یادآور می‌شود. دیگر نمونه ایجاد تقارن بین اسلوبهای بیانی یونان و عرب است.

۴. تلاقی نقد سلیمان البستانی با بزرگان نقد فرانسه مانند برونیتیر در تطبیق با نظریه رشد و تکامل که بر مکتب داروینیسیم است و تطبیق آنان با اشخاص و واژه‌ها، که مکتب «هیپولیت» تین اعتقاد دارد که ادبیات اثری است از آثار جنسیت و حالت و وضعیت و زمان. که اندیشه انسان در زندگی و اجتماع، تسلیم آن است، ولی از نظر تمرکز شخصیت ادیب و پژوهش در زندگی‌اش، پیرو همان مسلک سنت بو که متکی بر مراحل زندگی نویسنده و مزاج و عاداتش، آن را ظروف نویسنده (Vase de' ecrivain) می‌نامد ولی زمانی که درباره تمدنها بحث می‌کند موافق نظر مادام دوستال (Destal) است که معتقد بود رابطه تنگاتنگی بین ادبیات و تمدن وجود دارد، و دیگر اینکه او موافق نظر فیلسوف آلمانی اشپنگلر است که ادبیات را بالاترین تعبیر تمدن می‌داند، و زبان عرب را یکی از مشکل‌ترین پژوهشها و پالایشها از نظر آهنگین بودن و اشتقاق آن و رساترین زبانها در مقایسه با دیگر زبانها می‌داند. در پایان این بخش باید گفت یکی از امتیازات این مرد بزرگ این است که یونانی را نمی‌دانست و با ترجمه بخشی از ایلید از زبانهای فرانسوی و ایتالیایی و انگلیسی در سال ۱۸۸۷ در قاهره، مورد تشویق قرار گرفت و همین امر باعث شد تا زبان یونانی را فرا گیرد و در سال ۱۸۹۵ ترجمه ایلید را که بالغ بر دوازده هزار بیت بود از زبان اصلی به پایان رساند.

سلیمان البستانی عالمی پژوهشگر و دقیق، روشنفکر و نویسنده‌ای کامل، شاعری با بینش شفاف، و ناقدی بود که میان نقد ادبی و فنی دیروز و امروز پلی ایجاد کرد. او در سال ۱۹۰۴ در نیویورک در گذشت.

ادامه دارد

(عرب‌سازی) فضای اثر ادبی را حفظ کند و از ترجمه کلمه به کلمه و تصرف در افکار نویسنده خودداری شود. مترجم باید روش «اعتدال» (میان‌روی) را پیشه کند تا از جو حاکم بر اصل متن، حفاظت کند. دیگر اینکه بستانی در این باب بسیاری از نظریه‌های ناقدان را درباره ترجمه ذکر می‌کند، به ویژه از نظریه ابن خلدون استفاده می‌کند که معتقد به مقارنت بین اوزان عربی و یونانی است.

**باب چهارم:** در رابطه با زبان قریش و قرآن، پژوهش کرد و چیرگی این زبان سترگ و آوازه‌ین و فنی را - و مشتق شدن واژه‌هایی که در محل پیدایش آن به وجود آمد - بر زبان یونانی - در مستعمره‌هایی چون کرنی در آفریقا که به زبان «قیروان» معروف است - و بر زبان لاتین در اسپانیا و بخشی از فرانسه و ایتالیا که زبان فرهنگی و ادبی است اثبات کرد. سپس به بحث این باب درباره اینکه شعر عرب، حماسی است می‌پردازد و بر ابعاد مختلف موضوعی درباره بیان عرب که شامل تشبیه، استعاره، مجاز است تکیه می‌کند و در این رابطه قضیه وارد شدن ذهنیتها و بحثهایی را که اعراب در کتابهای پژوهشی بلاغی خود از آنها نام می‌برند.

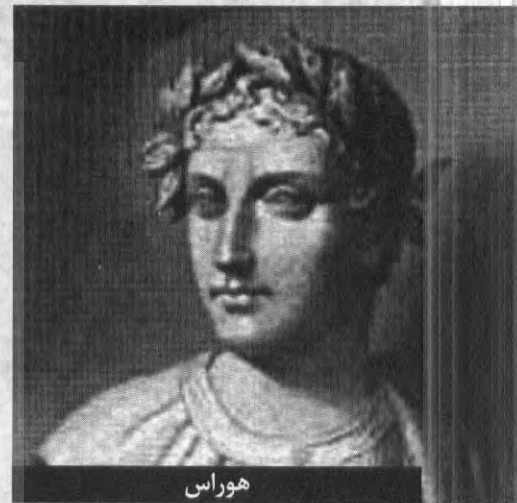
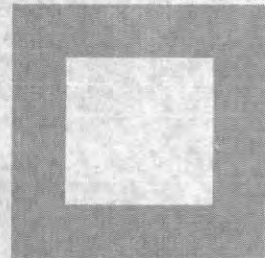
**باب پنجم:** در این باب برای یک ناقد و نقد صحیح، شروطی قائل شده است که مهم‌ترین آنها این است:

۱. یک ناقد باید بصیرتی زرف داشته باشد و شکلی را برگزیند که بتواند در اعماق نفوذ کند.
۲. یک ناقد باید دارای تخیلی قوی باشد تا بتواند آنچه را که مورد نظر یک هنرمند یا نویسنده است تشخیص دهد و ذوق او را ارزیابی کند.
۳. یک ناقد باید دانشی وسیع داشته باشد.
۴. باید زبان را بشناسد و از مهم‌ترین جنبه آن یعنی اسرار و فقاقت آگاه باشد.
۵. یک ناقد باید منصف و در گفتن حق شجاع باشد و نظریه‌اش را صریح و روشن بیان و از حاشیه رفتن پرهیز کند.

#### اسلوب سلیمان البستانی در نقد

بستانی از شیوه استقرایی یعنی دقت در جزئیات موضوع و طریقه استنتاج فراتر از حکم عام تا حکم کلی استفاده می‌کند، سپس از واژه‌ها به جزئیات و بعد پژوهش می‌پردازد که در اینجا خلاصه آن تقدیم می‌گردد:

۱. بستانی ثابت کرد که عصر «هومر» عصر سرودن است. روایت به شکل خاطره بیان می‌شود. شعر جاهلیت از این گونه سروده‌هاست. او ثابت کرد که قشر روایتگران سرایشگر یونانی، روزی خود را از این طریق به دست می‌آوردند. آنها ایلید و دیگر سروده‌ها را همایشها و گردهماییهای عمومی می‌خواندند و از این راه ارتزاق می‌کردند. در اینجا سلیمان البستانی با گفته مورخان منتقد



هوراس

نوشته‌های او را ذکر می‌کند، که متأسفانه از تمام این مجموعه فقط دو مجموعه ایلید و اودیسه باقی مانده‌اند، و نوع مرگ مرموز او را مثل خوارزمی بیان می‌کند و اینکه هومر این شاعر نابینا مقاطع سرایش این حماسه‌ها را به وسیله آواز و تک‌ساز سروده است.

**باب دوم:** پژوهشهایش درباره «ایلید» که دچار شک و تردید و تحریفهای فراوان شده است و «ولف» ناقد آلمانی صاحب سبک «ولفی» درباره پیدایش ایلید و اینکه یک شاعر آن را سروده است، شک می‌کند. البستانی ثابت می‌کند ایلید نوشته هومر است، و این مجموعه دانشهایی در تاریخ پزشکی، جغرافیا، جنگ، دین، سیاست و علوم اجتماعی است که نوعی بت‌پرستی در قالب اساطیر و خدایان است که مسیحیان و مسلمانان از ترجمه آنها خودداری کرده‌اند.

**باب سوم:** در رابطه با قضیه ترجمه و برگرداندن یک زبان دیگر، که چگونه باید این «تعریب»